

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

مراد تبریزی
۰۹ اکتوبر ۲۰۲۰

نظرات رفیق بیژن جزنی، راست در لباس چپ!

چریکهای فدائی خلق به عنوان یک نیروی کمونیستی در شرایطی مبارزه خود را آغاز کردند که توده ها زیر سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه ، در شرایط رکود و خمود به سر می بردند. با توجه به شدت ظلم و ستم و دیکتاتوری حاکم، برای توده ها این سؤال مطرح نبود که چرا باید مبارزه کنند؛ بلکه می پرسیدند که چگونه می توان مبارزه کرد؟ اما هیچ نیروی انقلابی و آزادیخواه پاسخگوی این سؤال نبود و قادر به ارائه راهی نبود. به همین خاطر مبارزات مردم دچار بن بست شده بود. در چنین شرایطی چریکهای فدائی خلق با تحلیل علمی از جامعه، راه فائق آمدن بر این بن بست را کشف و ارائه داده و با عمل به آن عملاً بن بست موجود را در هم شکسته و در جنبش انقلابی راهگشائی نمودند. چریکها راه مبارزه را به توده ها نشان دادند و این راهگشائی به آن ها امکان داد تا نقبی به قدرت تاریخی توده ها زده و در قلب ستمدیدگان جا باز کنند.

اما از همان آغاز، جریان کمونیستی چریکهای فدائی خلق همچون هر نیروی انقلابی دیگری در جنبش جهانی کمونیستی آماج حملات اپورتونیست ها و سازشکاران قرار گرفت. آن ها که شاهد استقبال توده ها از چریکهای فدائی خلق ایران بودند به جای درک نادرستی تحلیل ها و راه ها و روش های مبارزه خود و در نتیجه اذعان به درستی تئوری راهنمای چریکهای فدائی خلق، می کوشیدند تئوری راهنمای چریکها را نادرست جلوه دهند. یکی از تلاش های اپورتونیست ها همواره این بوده که سعی کرده اند موفقیت های جنبش مسلحانه را صرفاً به حساب جسارت، جانفشانی، فداکاری و صداقت چریک های فدائی خلق گذاشته و به این امر نسبت دهند. اولین بار حزب توده با تحسین جسارت ها و جانفشانی های چریکها، تئوری راهنمای شان را "جدا از توده" خواند و سعی کرد به قول خودش "جوانان بی تجربه" را از پیمودن راه شان باز دارد.

اما، این فقط اپورتونیست های مخالف خط سیاسی چریکها نبودند که چنین نظرات نادرستی را اشاعه می دادند بلکه با گذشت زمان، ما حتی در میان کسانی شاهد چنان برخوردهائی بودیم که اگر چه مبارزه مسلحانه را قبول داشته و در درون جنبش مسلحانه جای داشتند ولی درک مخوشی از مبارزه مسلحانه ارائه می دادند و با این که به موفقیت چریکهای فدائی خلق معترف بودند ولی این موفقیت ها را به حساب درستی نظرات بنیانگذاران و تئورسین های سازمان نمی گذاشتند. آن ها خود را حامی جنبش مسلحانه معرفی می کردند، ولی با رد تحلیل ها و نظرات رفیق

احمدزاده به عنوان تئوریسین برجسته چریکهای فدائی خلق، به نادرست، صرف عمل نظامی بدون پشتوانه نظر انقلابی آن ها را عامل این همه موفقیت جا می زدند. در این رابطه به طور برجسته باید از رفیق جزنی نام برد.

رفیق جزنی با دیدن واقعیات رشد جنبش مسلحانه، چریکهای فدائی خلق را مورد تحسین قرار می دهد و مثلاً مطرح می کند که: "طی سه سال گذشته تظاهرات دانشجویی تقریباً هیچ گاه قطع نشده، اغلب دانشگاه ها هر سال تعطیل شده است و دانشجویان در برابر اعمال خشونت رژیم از خود مقاومت نشان داده اند. این ها آن نمودهایی است که به آمار درمی آیند، اما مهم تر از این ها تغییری است که در مناسبات توده ها در جنبش روی داده است. آن چه از مبارزات مردم از دوره های قبل در ذهن مردم مانده بود، عبارت بود شکست، تسلیم طلبی و باز شکست، توده ها نه تنها همواره در پشت سر رهبری خود شکست خورده بودند بلکه بارها شاهد تسلیم رهبران سازش و از میدان گریختن آن ها بودند. این پدیده در مردم بوجود آورده بود، جنبش مسلحانه طی ۳ سال مبارزه خونین به این بی اعتقادی مطلق ضربات خرد کننده زد. اینک این جنبش به قیمت ده ها شهید و صدها اسیر توانسته خود را به مردم معرفی کند و مردم اینک نیروی را می بینند که می توانند به آن اعتماد کنند". (نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم منطقه) اما علیرغم ذکر چنین مطلبی، گویی که این موفقیت ها صرفاً به خاطر عمل انقلابی بدون پشتوانه نظری انقلابی به وجود آمده، و گویا بدون یک تئوری انقلابی، جنبش انقلابی مسلحانه ای که چنان در قلب توده ها جا باز کرد می توانست وجود داشته باشد، وی تئوری راهنمای چریکهای فدائی خلق را انکار می کند. او نظرات رفیق احمد زاده را "اپورتونیزم چپ" می نامد و برای این که نظرات خود را به جای نظرات تئوریسین های سازمان چریکهای فدائی خلق یعنی رفقا پویان و احمدزاده بنشانند، مطرح می کند که گویا تئوری رفیق احمدزاده بر این پایه استوار شده که در شرایط آغاز مبارزه مسلحانه در ایران زمان شاه "موقعیت انقلابی" وجود داشته است. در حالی که در سراسر کتاب رفیق احمدزاده کسی نمی تواند حتی یک بار چنین عبارتی را بیابد. اما رفیق جزنی به این عنوان که منظور از "موقعیت انقلابی" همان "شرایط عینی انقلاب" است که رفیق احمدزاده مطرح کرده بود، نظرات خود را پیش برد. او قادر به درک این امر نبود که پیروزی های جنبش مسلحانه نتیجه تئوری علمی راهنمای آن بود که باعث می شد نیروهای مبارز به سویش بیایند و جامعه به آن نیرو بدهد و نه صرفاً وجود "ده ها شهید و صدها اسیر" که آن ها نیز برای تحقق آن تئوری قدم به مبارزه گذاشته بودند. این رفیق در این زمینه تا آن جا پیش می رود که مدعی می شود از نظر رفیق احمدزاده تنها "کافی است که ما با جانبازی و فداکاری به رژیم حمله کنیم" تا توده ها "پشت سر ما قرار بگیرند"! (همان جا)

به این ترتیب رفیق جزنی ضمن آن که توانائی مبارزه مسلحانه در جلب نظرات توده ها را قبول دارد، با رد نظرات رفیق مسعود و خط بطلان کشیدن بر تئوری تدوین شده توسط رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان که راهنمای نظری چریکهای فدائی خلق بودند، نشان می دهد که او هم صرف عمل مسلحانه بدون پشتوانه نظر انقلابی آن را در نظر دارد. انگار که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی مسلحانه ای که از آن تعریف و تمجید می کند می توانست به وجود بیاید.

جدا از این مورد یکی دیگر از تم های مخالفین تئوری مبارزه مسلحانه در تخطئه این تئوری انقلابی تقلیل این تئوری به صرف عمل مسلحانه می باشد. آن ها برای تحریف تئوری انقلابی، از تحریف نام آن شروع کرده و آن را "مشی چریکی" لقب می دهند. در حالی که تئوری مبارزه مسلحانه بر بنیان یک تحلیل علمی از ساخت اقتصادی - سیاسی حاکم بر جامعه ایران و بررسی موقعیت طبقات موجود در صف انقلاب و دشمنان انقلاب و همچنین موقعیت جنبش کارگری و کمونیستی در کشور ارائه شده است. از آن جا که مخالفان قدرت رد آن تحلیل که در کتاب رفیق مسعود

احمدزاده به صورت کاملاً علمی و عمیق مارکسیستی ارائه شده را ندارند، تلاش می کنند با نادیده گرفتن آن و به حاشیه راندنش و لاپوشانی اش کار خود را پیش برده و به وظیفه تاریخی خود که همانا تضعیف مبارزات طبقه کارگر می باشد، رونق بخشند.

تحلیل درج شده در کتاب رفیق احمدزاده حاصل چهار سال کار تحقیقی و تئوریک رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق می باشد.

رفیق مسعود با بررسی چگونگی رشد سلطه امپریالیستی در ایران و کودتای امپریالیستی رضا خان (۱۲۹۹) این جمع بندی را ارائه می کند که: "پایه های تسلط سیاسی فئودالیسم با انقلاب مشروطه سست شد، و با کودتای رضا خان، فئودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد. منافع اقتصادی فئودال ها را تنها قدرت مرکزی حمایت شده و هدایت شده از جانب امپریالیسم می توانست حفظ کند. این قدرت مرکزی می بایست در عین حال که جنبش ضد امپریالیستی خلق را سرکوب کند، زمینه را برای بسط نفوذ هر چه بیشتر امپریالیسم آماده کند." (کتاب مبارزه مسلحانه، هم ستراتیژی هم تاکتیک) و سپس رفیق مسعود تاکید می کند که: "در حقیقت، با استقرار سلطه امپریالیستی، تمام تضاد های درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد، تضاد خلق و امپریالیسم. در نیم قرن اخیر، میهن ما شاهد گسترش این تضاد، سلطه روز افزون امپریالیسم بوده است. هر گونه تحولی می بایست این تضاد را حل کند" (همان جا). کمی دقت در نظر رفیق مسعود در باره "سلطه روز افزون امپریالیسم" و وابستگی "هرگونه تحولی" به حل این تضاد بروشنی نشان می دهد که بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و تئورسین های این جنبش با چه تحلیل عینی و مارکسیستی از جامعه به بررسی تحولات جاری در آن پرداختند. همین تحلیل علمی بود که آن ها را قادر ساخت که ماهیت مضحکه "انقلاب سفید" شاه که اساس آن را مسئله "اصلاحات ارضی" تشکیل می داد، به طور واقعی تحلیل کنند و در شرایطی که دستگاه تبلیغاتی شاه لاف می زد که "انقلاب مشروطیت بدون "انقلاب سفید" ناکامل بود"، نشان بدهند که: "در حقیقت کودتای رضا خان بدون "انقلاب سفید" ناکامل بود". یعنی در حقیقت با انقلاب سفید شاهانه سلطه امپریالیستی گسترش بیشتری یافت و شیوه تولید سرمایه داری وابسته به شیوه تولید غالب بدل شد. در آن سال ها که "اصلاحات ارضی" شاهانه حتی صدیق ترین کمونیست ها را هم دچار ابهام نموده و برخی حتی منکر نابودی فئودالیسم بودند، این تئورسین های چریکهای فدائی خلق بودند که بروشنی اعلام کردند که هدف از این اصلاحات: "بسط سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته در روستاها" (همان جا) بوده است. آن ها سپس بروشنی خطاب به چنین مبارزینی گفتند که: "آیا از بین رفتن یک تضاد و آمدن تضادی جدید تغییری در تضاد اصلی جامعه ما داده، یا همین تضاد را شدت و حدت بخشیده است".

در آن سال ها حزب توده معتقد بود که با اصلاحات ارضی شاه، تغییرات "مثبتی" روی داده است. "شیوه تولید فئودالی تا حدود زیادی از بین رفته و گذار به سرمایه داری آغاز شده، تضاد ها و تقسیمات طبقاتی جدیدی در جامعه بوجود آمده" است. (همان جا) همین جا باید تاکید کنم که حزب توده از این تحلیل نتیجه می گرفت که: "اگر تضاد های جدیدی به وجود آمده، پس هنوز خیلی مانده تا لحظه "مبارزه قطعی" فرا برسد." (همان جا) یعنی شرایط عینی انقلاب (و نه موقعیت انقلابی) موجود نیست. اتفاقاً رفیق جزنی نیز علیرغم این که توده ای نبود و یک انسان انقلابی بود ولی با قبول همین تحلیل حزب توده مدعی بود که اصلاحات ارضی باعث تخفیف یافتن تضادها در روستاها شده است و از همین زاویه نظرات رفیق احمدزاده را رد می نمود. او با اپورتونسم چپ خواندن تئورسین های چریکهای فدائی خلق مدعی بود که: "در اثبات وجود شرایط عینی با این نظریه روبرو می شویم که تضادها در شهر و روستا به سرعت رشد کرده

است. می گویند: که در روستا پس از رفرم تضادهای جدیدی طی چند سال به کمال خود نزدیک شده و اصولاً انجام رفرم ارضی تضادها را در روستا شدت بی سابقه ای داده و موقعیت انقلابی را فراهم ساخته است. همه این مقدمات به این نتیجه منجر می شود که توده ها آماده اند تا تقریباً بلافاصله به ما بپیوندند. در این جا این تصور پیش می آید که گویا با تأکید برخی رفقای پیشگام ما به این که: مبارزه طولانی و سخت خواهد بود، تعارفی بیش نیست" (نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم منطقه) گرچه اتهام جزنی به "رفقای پیشگام" یعنی رفیق مسعود (رفیق جزنی هرگز جرات نمی کند این رفقا را با نام اصلی شان مورد خطاب قرار دهد) مبنی بر این که: "انجام رفرم ارضی تضادها را در روستا شدت بی سابقه ای داده و موقعیت انقلابی را فراهم ساخته است" دروغی بیش نیست و رفیق مسعود اساساً معتقد به وجود موقعیت انقلابی در آن سال ها در ایران نبود و این را بروشنی در کتابش توضیح داده است.

من در کتاب مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک اثر رفیق احمدزاده هر چه گشتم واژه ای به نام "موقعیت انقلابی" پیدا نکردم. به همین دلیل قابل درک نیست که چرا رفیق جزنی به چنین تحریف آشکاری در نظرات رفیق مسعود که رکن اساسی تئوری چریک های فدائی خلق می باشد، متوسل شده است. اگر وی در ذهنش شرایط عینی انقلاب را با موقعیت انقلابی یکی می داند، مجاز نیست که در نقد نظر مخالف، ذهنیت خود را جایگزین نظر وی سازد. از سوی دیگر، رفیق مسعود پس از ارائه تحلیل از اصلاحات ارضی که در بالا به آن اشاره شد مطرح کرده که "آیا از بین رفتن یک تضاد و آمدن تضادی جدید تغییری در تضاد اصلی جامعه ما داده، یا همین تضاد را شدت و حدت بخشیده است" و پاسخ مثبت به آن می دهد. در نتیجه این ادعا که رفیق مسعود معتقد است که "تضادهای جدیدی طی چند سال به کمال خود نزدیک شده" (تاکید از من است) نیز با واقعیت نظرات رفیق احمدزاده انطباق ندارد. رفیق مسعود از تشدید تضاد سخن می گوید نه به "کمال خود" رسیدن این تضاد و یا نزدیک شدن این تضاد به کمال خود. البته این تحریفات به خاطر آن است که رفیق جزنی بر عکس "رفقای پیشگام" معتقد است اصلاحات ارضی باعث تخفیف تضاد ها شد. امری که نظرات وی را به نظرات حزب توده نزدیک می کند. باید دو باره تأکید کنم که رفیق مسعود همان طور که قبلاً گفتم معتقد است که رفرم های شاهانه "تضاد اصلی جامعه ما" را "شدت و حدت بخشیده است". این امر گرچه در تقابل آشکار با دیدگاه های انحرافی رفیق جزنی قرار دارد اما به معنای وجود موقعیت انقلابی در جامعه و یا به "کمال نزدیک شدن" آن تضاد ها نمی باشد.

در این جا و برای خاتمه این قسمت بحث ضروری می دانم که بار دیگر به تحلیل رفیق مسعود باز گشته و اشاره کنم که رفیق معتقد بود: "در حقیقت تبیین هر گونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آن که به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد خلق و سلطه امپریالیستی، توجه شود، تبدیل به یک چیز پوچ و مهمل می گردد؛ و مسئله سلطه امپریالیستی را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد". (همان جا) درست به دلیل چنین تحلیلی بود که رفیق احمدزاده بر این اعتقاد بود که در شرایط ایران با توجه به سلطه امپریالیسم و وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم "هرگونه تحولی" وابسته است به قطع قطعی سلطه امپریالیسم و همان طور که نقل کردم این تحلیل، امپریالیسم را به عنوان یک عامل داخلی در نظر می گرفت و نه "یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد". این تحلیل درست در مغایرت با نظرات رفیق جزنی می باشد که برغم پذیرش سلطه امپریالیسم در ایران، شعار استراتژیک خود را مبارزه با "دیکتاتوری فردی شاه" قلمداد می کرد و مبارزه با آن را آماج اصلی مبارزه می دانست. جزنی در کتاب "نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم منطقه" این نظر انحرافی را چنین توضیح می دهد: "به نظر ما، جنبش حاضر که مرحله ایست از جنبش رهائیبخش خلق با شعار

استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص می شود." (نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم منطقه)

چنین تحلیل انحرافی ای که مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه را شعاری استراتژیک و بیانگر یک مرحله استراتژیک در جنبش قلمداد می کرد را سیر خود رویداد ها پاسخ داد. تنها نگاهی به آن چه که در انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ در ایران گذشت ، به راحتی نشان می دهد که سیر رویدادها ، نادرستی چنین دیدگاه هائی را با وضوح در مقابل چشم همگان قرار داد و برعکس نشان داد که برغم همه روش های اپورتونیستی در برخورد با تحلیل ها و نظرات تنوریستین های چریکهای فدائی خلق، این تحلیل آن ها بود که سیر رویداد ها صحت شان را به اثبات رساند. شاه رفت اما سلطه امپریالیستی باقی ماند و حفظ و حراست از آن به دار و دسته خمینی سپرده شد.

حال برای روشن شدن این امر لازم است که به سال های انقلاب بازگردیم تا با نگاهی به آن چه گذشت ببینیم که چگونه سیر رویداد ها علیه تز دیکتاتوری فردی شاه جزئی و به نفع نظرات رفیق مسعود مبنی بر این که "سلطه امپریالیستی را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت" ، حکم داد.

در شرایطی که جامعه ایران داشت وارد انقلاب می شد بیشتر مردم خمینی را نمی شناختند. اما قدرت هائی که همواره برای روز مبادا "آلترناتیوی" در نمک می خوابانند در روزنامه اطلاعات مبادرت به درج نوشته ای توهین آمیز نسبت به خمینی کردند. به دنبال این امر، طلبه های قم آن نوشته را بهانه قرار داده تظاهراتی انجام دادند و با انعکاس اخبار این تظاهرات ، نام خمینی نیز که در سال ۱۳۴۳ به ترکیه و سپس به عراق تبعید شده بود و به واقع کمتر کسی او را می شناخت، دوباره مطرح شد. اما با اوج گیری اعتراضات مردمی امپریالیست ها ، وی را از عراق به فرانسه بردند تا اگر اوضاع از کنترل خارج شود ، مهره خود را آماده داشته باشند. با اوج گیری مبارزات مردم، سرمایه داران کمپرادور با قدرت و پولی که داشتند مزدورانی را داخل جنبش انقلابی مردم نموده و تدریجاً شعارهای تظاهرات را رنگ مذهبی دادند. مثلاً شعار "وای به روزی که مسلح شویم" به "وای به روزی که خمینی حکم جهادم دهد" تبدیل شد. در تبریز این شعار را می دادند: "گر حکم ایلیه بو گون مراجع، بو شاه جنایتکارا راجع، الدن اله بیز اسلحه الوخ قلدور رضائین اوغلونی تختدن یره سالوخ" (اگر امروز مراجع در مورد این شاه جنایتکار حکم کنند، همگی اسلحه به دست می گیریم و پسر رضا خان قلدور را از تخت سلطنت به زیر می کشیم). بعداً هم که شعار "ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست" را به میان مردم بردند.

امروز بر اساس اسنادی که منتشر شده و خاطراتی که نوشته شده ، کاملاً روشن گشته که نمایندگان امپریالیست ها از جمله آنتونی یاسونر ، سفیر انگلستان در ایران، مایکل یونیا توسکی وزیر امور مالی کشور فرانسه و نمایندگان ژیسکاردیستن و لول پروس لینسنخن - رمزی کلارک دادستان سابق امریکا، هال ساندرز معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاور نزدیک، والتر لیاتلر کنسول سابق امریکا در تبریز و دیگران توانسته بودند با محمد حسین بهشتی، مرتضی مطهری، محمود طالقانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، یدالله سبحانی، عباس امیر انتظام، صادق قطب زاده، صادق طباطبائی، شهریار روحانی، ابوالحسن بنی صدر و بسیاری دیگر تماس برقرار کنند. دو روز مانده بود که شاه ایران را ترک کند ، سفیر امریکا به واشنگتن گزارش می دهد که "امرای ارتش به طور اصولی با رئیس جمهور شدن بازرگان مخالفتی ندارند" به گفته ارتشبد حسن طوفانیان از سران ارتش شاهنشاهی (بخوان امپریالیستی) و از نزدیکان محمدرضا شاه پس از دیدار شاه با ویلیام سولیوان (سفیر امریکا در ایران) و ژنرال رابرت هایزر (فرستاده ویژه دولت امریکا به تهران) شاه به وی می گوید که: "امریکائی ها به او تکلیف کرده اند که از ایران برود". (گفتگوی دانشگاه هاروارد با طوفانیان در طرح تاریخ شفاهی ایران) محمدرضا شاه همچنین از طوفانیان خواسته است تحقیق کند که چرا

دولت امریکا و بریتانیا با وجود خدماتی که شاه به آن ها کرده است ، می خواهند او را از حکومت بردارند و از ایران بیرون کنند؟ محمدرضا شاه چند روز پس از این دیدار در ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ برای همیشه ایران را ترک کرد و بعد امپریالیست ها که در کنفرانس گوادلوپ ، خمینی را به جای شاه پذیرفته بودند ، خمینی را با هواپیمای فرانسوی و تحت حمایت خود به ایران آوردند و با ماشین سفارت امریکا به بهشت زهرا بردند.

آیا همه این فاکت ها نشان نمی دهد که امپریالیسم در ایران به همان صورتی که رفیق مسعود مطرح کرده، یک نیروی خارجی نبوده بلکه به دلیل منافع عظیمی که از غارت منابع و ثروت های ایران و استثمار کارگران ما دارند، به نیروی داخلی بدل شده است؟

آیا اگر شاه ذره ای هویت مستقل داشت ، امریکائی ها می توانستند به وی "تکلیف" کنند که باید از ایران خارج شود؟ آیا همین نمونه ها نشان نمی دهد که دیکتاتوری فردی شاه را مرحله ای استراتژیک قلمداد کردن ریختن آب به آسیاب اپورتونیسیم راست بود؟ آیا قلمداد کردن رفیق مسعود احمدزاده و پویان به مثابه "اپورتونیسیم چپ" و ماجراجو و "آوانگاردیسم" جز گام برداشتن به نفع اپورتونیسیم راست معنای دیگری هم داشت؟

شهریور ۱۳۹۹

به نقل از: پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۲۵۴ ، شهریور ماه ۱۳۹۹